



نظریهٔ تکامل در تفسیر المیزان

گردآوری و نگارش: عباس جوارشکیان

پیشرفتهای سریع و فزایندهٔ علوم زیستی و زمین‌شناسی در قرون ۱۸ و ۱۹ هر روز افقهای نوینی را از گذشتهٔ پرماجرایی زمین بر روی بشر می‌گشود و از عمر طولانی و سرنوشت پرتحول، و از انواع بسیار زیاد موجوداتی که بر آن می‌زیسته‌اند حکایت می‌نمود. اکتشافات پیاپی هر یک از این علوم، چهرهٔ ناآشنا و

مصاحبه‌ای را که با استاد محترم آقای دکتر نیشابوری داشتیم ملاحظه کردید و با جنبه‌های علمی نظریهٔ تکامل بیشتر آشنا شدید. اکنون نظر شما را به مقاله‌ای جلب می‌کنیم که در آن، دیدگاه قرآنی دربارهٔ نظریهٔ تکامل به روایت از تفسیر المیزان مطرح شده است. البته این مقاله قبلاً در مجلهٔ رشد زیست‌شناسی (سال اول - شمارهٔ ۳) درج شده است که به جهت تناسب آن با مصاحبهٔ فوق در رشد معارف نیز تجدید جاب گردید.

«رشد معارف»

حیرت‌انگیزی از گذشته زمین و موجودات آن ترسیم می‌نمود که صریحاً مخالف با آموزشهای غلط کلیسایی و تصورات و اعتقادات بی‌بایه و خام و جمود حاکم بر اذهان تا آن روز بود. اکتشافات پراکنده فراوانی که برشته‌های مختلف علوم طبیعی بدان دست یافته بودند نظریه جامع و وحدت‌بخشی را برای چگونگی پیدایش زمین و موجودات زنده طلب می‌کرد و حیرت حاصل از سوالات پیشماری که به دنبال هر یک از این اکتشافات پیدا می‌گشت انگیزه‌ای قوی بود که کار بر روی این نظریه جامع را به طور جدی برای دانشمندان مطرح می‌کرد.

در خصوص چگونگی پیدایش موجودات زنده از آن هنگام تاکنون نظریات مختلفی داده شده است که هر یک با نقض و ابراهایی مبتنی بر اصول علمی و تجربی مواجه گشته و موجد بحث‌ها و اشکالاتی بوده‌اند.

در این مقاله، نظر بر این است که بر اساس بیانات اسلام‌شناس و فیلسوف و مفسر بزرگ معاصر مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ابتدا با نظری اجمالی به مبانی اصلی این تئوریا آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم و سپس دیدگاه قرآن کریم درباره پیدایش نوع انسان ارائه شود.

در مقدمه، برای پرهیز از خلط مسائل، لازم است به طور اختصار متذکر مسائل اصلی هر یک از این تئوریا و تمیزشان از یکدیگر شویم. دو مسئله عمده و اساسی هر یک از این تئوریا به این دو سؤال اصلی باز می‌گردد که:

۱- آیا انواع بسیار زیاد و گوناگون موجودات زنده بدون هیچگونه خویشاوندی، جدا و بیگانه از یکدیگرند؟ و هر نوع، پیدایش مستقل و جدایی از سایرین داشته است؟ (تئوری ثبات انواع یا فیکسیسم)؛ یا اینکه انواع موجودات زنده هر یک از دیگری برآمده و با یکدیگر پیوند خویشی دور و نزدیکی دارند؟ و بنا بر این در آغاز پیدایش چنین کثرتی در انواع جانوران و گیاهان نبوده است بلکه

نوع واحد یا انواع محدودی منشأ اولیه انواع بیشتر دیگر شده‌اند (نظریه تبدل انواع).^۲ از این دو نظریه آنچه تا امروز بیشتر مقبولیت عمومی یافته و با دست‌آوردهای زیست‌شناسی و همچنین تئوریهای زمین‌شناسی قابل توجیه‌تر است نظریه «تبدل انواع» یا «ترانسفوزیسم» است.

۲- در صورتی که انواع گوناگون موجودات زنده از یکدیگر تکون و تبدل یافته‌اند مکانیسم این تبدل و ظهور کثرت از دل وحدت چگونه بوده است؟ چه عواملی موجب تغییر صفات یک نوع تا مرحله تغییر نوعیت آن گشته است؟ چگونه این تغییرات حفظ شده و به نسلهای بعدی انتقال یافته‌اند؟ چرا انواعی از بین رفته و انواعی باقی مانده‌اند؟

برای تبیین و تحلیل و پاسخ به این سوالات تئوریهای چندی داده شده است که تقریباً مجموعه این نظریات در تئوری «داروین» به یکدیگر پیوند یافته‌اند. نظریه «کاربرد و عدم کاربرد»^۳ و همچنین نظریه «توارث صفات اکتسائی» از لامارکز نظریه «تنازع بقا» که اساس آن را مالتوس مطرح کرده بود، و نظریه «بقاء اصلح»^۴ یا «انتخاب طبیعی» که منادی اصلی آن هربرت اسپنسر بود، در تئوری داروینی به یکدیگر گره خورد و طرحی تبیین‌کننده برای تبدل انواع گشت و همچنین نظریه «جهش» که بعداً به آن اضافه گردید بعضی از کاستیهای این نظریه را برطرف نمود.

آیا نظریه تکامل یک اصل و قانون علمی است؟

بررسی هر یک از این نظریات و اینکه تا چه اندازه از صحت و قطعیت علمی برخوردارند چیزی است که برعهده علوم تجربی مربوط به هر کدام است و تا حدود زیادی از حوزه بررسی و قضاوت نظری خارج است و تاکنون نیز ارزش علمی هر کدام از این نظریه‌ها مورد نقد و بررسیهای علمی زیادی

قرار گرفته و ایرادات و نقدهای مختلفی بر هر یک نوشته شده است که از حدود بحث این مقاله خارج است. اما عدم توجه به تفکیک و تمیز این تئوریا از یکدیگر موجب قضاوتها و برداشتهای ناصحیحی در این باره گشته است. اینک نظریات علمی‌ای چون «جهش» یا «تنازع بقا» یا «توارث صفات اکتسائی» یا «انتخاب طبیعی» را ما امروزه به کمک آزمایشهای تجربی تا سرحد یقین اثبات کنیم لزوماً به معنای این نیست که نظریه «تبدل انواع» نیز به یقین و قطعیت رسیده است. به فرض اثبات و قطعیت یافتن این اصول حداکثر استفاده‌ای که از آنها برای فرضیه تبدل انواع می‌توان کرد این است که بنا به این اصول برآمدن انواع کثیر موجودات زنده از نوع یا انواع معدودی امکان‌پذیر و با اصول علمی قابل توجیه است.

اما آیا چنین اتفاقی در عالم طبیعت رخ داده است یا نه چیزی است که هیچ یک از این تئوریا نمی‌توانند آن را اثبات کنند بلکه آنچه را که می‌توانند بیان دارند جز این نیست که این فرضیه از لحاظ علمی امتناعی نداشته و محتمل است. همچنان که تبدیل نوعی به نوع دیگر امتناع عقلی ندارد و در فلسفه قابل قبول و اثبات است (نظریه کون و فساد یا «لَبْسِ بَعْدُ الخَلْع» در حکمت مشاء و نظریه «لَبْسِ بَعْدُ اللَّبْس» در حکمت متعالیه ناظر به همین تغییر و تبدیل صور نوعیه اشیاء به یکدیگر است).

بنابراین رد نظریه تبدل انواع به هیچ عنوان ملازم با رد اصول علمی فوق نخواهد بود. همچنانکه مرحوم علامه طباطبایی بر مبنای قاعده فلسفی علیت و معلولیت «تنازع بقا» و «انتخاب طبیعی» را از نوامیس طبیعت شمرده‌اند اما آن را ملازم با قبول تبدل نوعیت موجودات زنده ندانسته‌اند. ایشان در ذیل تفسیر آیه ۲۵۱ سوره بقره... وَكُلًّا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ... می‌نویسند: «هر موجودی از موجودات مادی به وسیله صورتی که بنفع و جودش فعالیت می‌کند

اثر خود را متوجه موجود دیگری ساخته تا صورتی مناسب صورت خود در آن به وجود آورد... فعالیت موجودات ایجاب می‌کند که هر موجودی بنفع خود از موجود دیگری کاسته و ضمیمه خودش نماید زیرا هر موجودی برای ابقای وجود و حیات خود فعالیت می‌کند و روی این اصل می‌توان گفت موجودات بر سر بقا با هم می‌جنگند و همچنین لازمه تأثیر علت این است که موجود قویتر در ضعیفتر تصرف کرده آن را فدای وجود خود سازد یا بنحوی آن را تغییر دهد که بتواند به نفع خود از آن استفاده نماید. با این بیان می‌توان قانونهای «انتخاب طبیعی» و «تبعیت محیط» را نیز توجیه کرد زیرا وقتی یک نوع تحت تأثیر عواملی که با او ضدیت دارد قرار گرفت در صورتی می‌تواند با آنها مقاومت کند که وجودش قوی بوده قدرت دفاع از خود را داشته باشد و همچنین از افراد یک نوع آن فردی صلاحیت بقا دارد که در قبال منافیات و اضدادی که متوجه او می‌شود نیرومند باشد و این همان «انتخاب طبیعی» است.

و در صورتی که عوامل زیادی اجتماع پیدا کرد و اکثر آنها از نظر عمل و تأثیر با هم متحد و یا نزدیک شد ناچار باید موجودی که اثر مناسب آن عوامل به او متوجه می‌شود تحت تأثیر آنها واقع گردد و این همان «تبعیت از محیط» است و باید دانست که امثال این نوامیس یعنی تبعیت محیط و غیره، جایی که تأثیرش صحیح است در «عوارض و لواحق» وجود می‌باشد که تأثیر می‌کند ولی ذات آن را تغییر نمی‌دهد تا در نتیجه نوع دیگری شود و این دانشمندان (قائلین به تنازع بقا و اصل انتخاب طبیعی) قائل به ذات جوهری نیستند و مبنایشان این است که هر موجودی عبارتست از مجموعه عوارضی که عارض ماده می‌شود و امتیاز آن از نوع دیگر به همین عوارض است و در حقیقت یک نوع جوهری که با نوع جوهری دیگر متباین باشد وجود ندارد بلکه همه انواع منحل به یک ماده می‌شود که به حسب نوع

واحد، و به حسب ترکیبات مختلف است. از این رو می‌گویند انواع به حکم قانون «تبعیت محیط» و تحت تأثیر عوامل طبیعی تبدیل می‌یابند و نظری به تبدل ذات ندارند^۷.

بنا به نظر ایشان این دو قاعده (تنازع بقا و انتخاب طبیعی) به آن معنائی که ذکر شد فی‌الجمله صحیح است و قرآن نیز به آنها عنایت دارد. اما اینکه تغییر در صفات و عوارض و لواحق یک موجود زنده در امر تبعیت محیط به چنان مرحله‌ای برسد که ماهیت و نوعیت آن را نیز تغییر دهد ایشان چنین چیزی را نمی‌پذیرند و بنا بر توضیحی که خواهد آمد شواهد و دلایل زیست‌شناسی نیز چنین دلالتی ندارند.

در بررسی ثوریهایی که درباره پیدایش تکاملی موجودات زنده تاکنون ارائه شده است مشاهده می‌گردد که فرضیه تبدل انواع از یکدیگر ابتدا مفروض و مسلم گرفته شده است و سپس به تحلیل و توجیه علمی آن بسریایه اصول و نظریات علمی معتبر پرداخته‌اند. در حالیکه ابتدا باید تکلیف خود این فرض زیربنایی را مشخص نمود که تا چه پایه‌ای علمی و به واقعیت و قطعیت نزدیک است.

شواهد زیست‌شناسی چه می‌گویند؟

آنچه شواهد زیست‌شناسی می‌توانند حکایت کنند این است که پیدایش صفات موجود در گیاهان و جانوران و همچنین اصل پیدایش آنها بتدریج صورت گرفته است. در این باره علامه طباطبایی می‌فرماید: «این فرضیه صرف فرضیه است و ادله‌ای که برای اثبات آن اقامه کرده‌اند از اثباتش قاصر است و شواهدی بیش نیست. و آن ادله عبارت است از تشریح تطبیقی جنینهای حیوانات و فسیلهای یافت شده در حفاریات که دلالت می‌کند بر اینکه صفاتی که در انواع حیوانات و نیز اعضای آنهاست بتدریج، و همچنین اصل پیدایش آنها بتدریج صورت گرفته است. به

این معنا که در آغاز خلقت زمین نخست ساده‌ترین حیوان پیدا شده و سپس حیوانات تکامل یافته‌تری با جهش به وجود آمده‌اند و همچنین بتدریج ترکیبات بیشتر و محکمتر و پیچیده‌تری به خود گرفته‌اند تا در آخر کاملترین حیوانات یعنی انسان پدید آمده... این نهایت چیزی است که ادله زیست‌شناسی بر آن دلالت دارد. و اما اینکه موجودات کاملتر از ناقصتر متولد شده‌اند که ادعای زیست‌شناسان است، دلیل نامبرده آن را اثبات نمی‌کند و نمی‌گوید که حیوانات کاملتر از حیوانات ناقص منشعب شده‌اند و بین همه آنها و در آخر میانه انسان و میمون خویشاوندی است. این بحث یعنی بحث زیست‌شناسی با همه موشکافیها و طول مدتش تاکنون برای نمونه به هیچ فرد از نوع کاملی بر نخورده که از نوع دیگری متولد شده باشد البته به طوری که خود تولد را مشاهده کنیم نه دو فرد یا شخص شبیه بهم را.^۸

بنا بر این آنچه که علمی و قابل استناد به دلایل تجربی است نهایتاً این است که هر نوعی که به وجود آمده از نوع قبلی خود کاملتر بوده است. اما اینکه بگوییم هر نوعی از نوع قبلی به وجود آمده است دیگر سخن علمی و تجربی نمی‌باشد. از طرف دیگر، این تئوری، به فرض صحت در پاره‌ای از انواع، دلالت بر این ندارد که تمامی انواع موجودات زنده از یکدیگر منشعب شده‌اند.

پس مشاهدات زیست‌شناسی نهایت چیزی را که می‌توانند بیان دارند این است که:

۱ - پیدایش موجودات زنده تدریجاً صورت گرفته و هر نوعی که به وجود آمده از نوع قبلی خود کاملتر بوده است تا در نهایت کاملترین حیوان (انسان) پدید آمده است. با فرض مسلم دانستن این نتیجه تنها ذهن متوجه و آماده و متمایل برای پذیرش تئوری تبدل انواع می‌شود اما بر اثبات آن کمترین دلالتی ندارد.

۲ - شواهد تجربی نشان می‌دهد که تغییر و

تحولاتی در صفات موجودات زنده تدریجاً در طول زمان رخ داده است و بر اساس این شواهد می‌توان فرض نمود که از انباشته شدن این تغییرات تدریجی بر روی هم تفاوت‌های عمده‌ای در بین افراد یک نوع به وجود آید. با این فرض زمینه ذهنی مناسبی برای پذیرش تئوری تبدیل انواع بر مبنای انباشته شدن تغییرات تدریجی صفات بر روی هم تا سر حد تغییر نوع فراهم می‌گردد اما هیچ‌گونه شواهدی در زیست‌شناسی بر این مدعا که نوعی از طریق تغییر صفات تغییر ماهیت داده و جامعه نوعیت دیگری را به تن کند وجود ندارد. در جای دیگری علامه طباطبایی به این نکته تصریح فرموده‌اند که: «این فرضیه از آنجا به وجود آمد که در ساختمان موجودات به طور منظم کمالی دیده می‌شود که در یک سلسله مراتب معینی از نقص رو به کمال پیش رفته است و نیز تجربه‌هایی که در زمینه تطورات جزئی به عمل آمده همین نتیجه را تأیید می‌کند. این فرضیه برای توجیه خصوصیات و آثار انواع مختلف فرض شده است بدون این که دلیل مخصوصی آن را اثبات نماید و یا عقیده‌ای مخالف آن را رد کند. بنابراین می‌توان فرض کرد که این انواع بکلی از هم جدا و مستقل باشند، بدون اینکه تطوری که نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد در کار بیاید. بلی صرفاً یک سلسله تطوراتی سطحی در زمینه حالات هر نوعی وجود دارد بدون این که ذات آنها دستخوش تحول شود؛ تجربه‌هایی هم که انجام گرفته به طور کلی در زمینه همین تطورات سطحی است که در یک نوع انجام گرفته و هنوز تجربه، تحول فردی را از یک نوع به نوعی دیگر مشاهده ننموده و هرگز دیده نشده که میمونی تبدیل به انسان شود بلکه صرفاً در مورد خواص و آثار و لوازم و اعراض بعضی از انواع است که تجربه تطوراتی را نشان داده است.»

۳ - نکته غیر تجربی دیگری که در این تئوری بدان اشاره شد تعمیم بی‌اساس آن برای

کلیه موجودات زنده است تا آنجا که پیدایش انسان را نیز در بر می‌گیرد. این تعمیم نیز همان گونه که ذکر شد صرفاً فرضی و بدون استناد به شواهد تجربی است و اساساً باید دانست که خصوصیت تعمیم‌پذیری و یقین‌آوری اصول و قوانین علمی مبتنی و محصول تجربه عینی و مکرری است که در مصادیق و موارد موضوعی معین صورت گرفته است و این قبیل تئوریها صرفاً گزارش‌هایی ظنی و غیر مستقیم از حوادثی هستند که فقط یک بار اتفاق افتاده و دیگر تکرار نشده‌اند؛ مانند پیدایش زمین و اجرام آسمانی، پیدایش حیات در روی زمین، پیدایش انواع مختلف جانداران و غیره. و درست به همین دلیل هیچگاه نمی‌توان جامعه قانون و اصلی علمی را بر آنان پوشاند و در هر موردی تعمیم داد و سایر خصوصیات قوانین علمی را بر آنها جاری دانست.

نه تنها می‌توان برای پیدایش انسان قائل به خلقت جداگانه‌ای گردید بلکه می‌توان معتقد به خلقت جداگانه برای تک تک انواع موجودات زنده شد بدون اینکه با شواهد و ادله و دست‌آوردهای زیست‌شناسی تعارضی ایجاد گردد و یا تصور غیر علمی بودن چنین اعتقادی را نمود. برعکس، بر اساس آنچه که در بالا بیان گردید، باید خود این تئوری را یک تئوری غیر علمی و فرضیه‌ای غیر قابل اعتماد تجربی دانست. به فرض صحت و اثبات تجربی این فرضیه، در مواردی از انواع، باز غیر علمی نخواهد بود که برای انسان خلقت جداگانه‌ای قائل شویم چرا که هیچ اصل و قانون علمی چنین الزامی را نمی‌آورد که حتماً انسان نیز از نوع دیگر تبدیل یافته است.

از مجموع آنچه بیان شد این نتیجه حاصل می‌گردد که تئوری تطوّر یا تبدیل انواع صرفاً یک فرضیه و گمان درباره پیدایش اولیه جانداران است و با هیچ یک از شواهد و مدارکی که از گذشته زمین و موجودات زنده آن در دست است قابل اثبات نیست. کلیه نظریات و تئوریهای قابل اعتمادی هم که برای

تحلیل و توجیه این تئوری تاکنون به کار گرفته شده است تنها این تئوری را از لحاظ علمی محتمل می‌کند و حداکثر به امکان یا احتمال وقوع آن در بین جانداران صحنه می‌گذارد و بهر حال از اثبات آن قاصر است.

قرآن و نظریه تکامل

بعد از ارزیابی مبانی علمی تئوری پیدایش انواع و از آن جمله تئوری پیدایش نوع انسانی از طریق تطوّر انواع دیگر، حال بینیم دیدگاه قرآن کریم در مورد خلقت انسان چیست؟ و آیات قرآن به کدام یک از صورت‌های طرح شده در زیر دلالت دارد و با آن سازگارتر است؟

۱ - نسل حاضر بشر منتهی می‌شود به یک جفت یا چند جفت که این جفتها از یک نوع حیوان دیگری که از سایر حیوانات به مرز انسانیت نزدیکتر بوده است (میمون) جدا شده‌اند.

۲ - نسل فعلی بشر منتهی می‌شود به یک جفت انسان مثل خود یعنی کامل و دارای عقل که آن یک جفت با جهش و تطوّر از نوعی دیگر از انسان که از نظر ظاهر انسان ولی فاقد کمال فکری بودند پیدا شدند. آنگاه به حکم تنازع در بقا و انتخاب اصلح نسل تکامل نیافته منقرض شده و دو نفر انسان تکامل یافته باقی ماندند و منشاء حیات نسلهای بعدی گردیدند.

۳ - نسل کنونی بشر از هیچ نوعی از حیوانات تبدیل نیافته بلکه مستقیماً خداوند آنها را از گل یا لای یا زمین، به اختلاف تعبیرات قرآن، آفرید.

علامه طباطبایی می‌فرماید هیچ یک از این چند صورت ضروری دین اسلام نیست اما آنچه که آیات با ظهور قوی خود آن را افاده می‌کنند همین صورت اخیر است: «ایسن آن معنایی است که آیات با ظهور قوی خود آن را افاده می‌کنند چیزی که هست ظهور آیات در این معنا به حدّ صراحت نمی‌رسد و نص در این معنا نیست تا منکر آن مرتد از دین باشد. بلکه

ممکن است این معنا که نسل حاضر بشر منتهی به مردی بنام آدم می‌شود را از ضروریات قرآن دانست.^{۱۰}

دو فرض نخست را، همچنان که در پیش نیز بیان شد، نه هیچ یک از دلائل و مدارک و شواهد علمی اثبات می‌کنند نه هیچ یک از آیات قرآن بلکه ظاهر صریح آیات مربوط به خلقت انسان در قرآن خلاف آن را بیان می‌دارند. مرحوم علامه طباطبایی بذرفتن دو فرض اول را تن دادن به فرضیه‌ای اثبات نشده و حدسی غیر معقول دانسته و از طرف دیگر با توضیحاتی که بعداً بیان می‌نمایند آنها را غیر قابل تحمیل بر آیات قرآن می‌دانند و در تأیید فرض سوم می‌فرمایند: «آنچه از آیات شریفه در این موضوع استفاده می‌شود این است که این نسل انسانی یک نوع مستقلی است که از نوع دیگری جدا نشده و از روی قانون تحول و تکامل طبیعی به وجود نیامده است، بلکه خدا آن را مستقیماً از زمین آفرید یعنی زمانی بود که زمین و آسمان وجود داشت و در زمین موجوداتی بودند ولی انسان نبود بعد خدا یک جفت از نوع انسانی آفرید که سر سلسله نسل موجود بشر می‌باشند خداوند در آیه ۱۳ سوره هجرات می‌فرماید: *إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ...*^{۱۱} و در آیه ۱۸۹ سوره اعراف می‌فرماید: *... خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلْنَا مِنْهَا رِجَالًا وَنِسَاءً...*^{۱۲} و در آیه ۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید: *إِنْ مَثَلٌ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...*^{۱۳} اما فرضیه‌ای که برخی دانشمندان طبیعی درباره تحول انواع فرض کرده‌اند و روی آن پیدایش انسان را به واسطه تکامل میمون یا ماهی (چنانکه بعضی احتمال داده‌اند) می‌دانند فرضیه‌ای بیش نیست و روشن است که فرضیه استناد به علم یقینی که هیچ قابل تردید و احتمال خلاف نباشد ندارد تنها کاری که از فرضیه‌های علمی برمی‌آید این است که می‌تواند بیانات علمی را که در اطراف یک موضوعی مورد بحث قرار می‌گیرد توضیح

بدهد و علت آنها را بیان کند و فرض چنین فرضیه‌هایی در یک علم و ارزش آنها در همان علم منافاتی با اعتبار حقایق یقینی و حتی امکانات^{۱۴} هیمی ندارد.^{۱۴}

در جای دیگر در بیان نظر قرآن علامه طباطبایی می‌فرماید: «قرآن تقریباً تصریح می‌کند که نسل موجود بشر به یک مرد و زن که پدر و مادر تمام افرادند می‌رسد. پدر را خداوند در قرآن به نام آدم نامیده و اما زنش در قرآن نام برده نشده ولی روایات از او به نام حوا یاد کرده‌اند. تورات کنونی هم به همین نحو سخن گفته. خدا در قرآن می‌فرماید: *... وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (سجده ۷) ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (سجده ۸) و نیز می‌فرماید: *وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره ۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... (بقره ۳۱) و می‌فرماید: *إِنْ مَثَلٌ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ... (آل عمران ۵۹) و در جای دیگر می‌فرماید: *إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص ۷۱) فَأِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعْوَاهُ سَاجِدِينَ... (ص ۷۲)»****

همانطور که ملاحظه می‌شود این آیات گواه است که سنت پروردگار در موضوع بقای نسل انسان بر این قرار گرفته که از سحری نطفه باشد، لکن آغاز آفرینش او را از خاک قرار داد. چه آنکه این نسل از آدم است و خدا آدم را از خاک آفرید بنابراین هیچ شبهه‌ای نیست که این آیات ظهور دارد در اینکه این نسل به آدم و زنش باز می‌گردد گرچه تاویل آن نیز غیر ممکن بنظر نمی‌رسد.^{۱۵}

از جمله آیات مربوط به خلقت انسان که صراحت کاملاً آشکار و ظهور قوی و بسیار روشنی در خصوص خلقت مستقیم آدم از خاک دارد آیه ۵۹ سوره آل عمران است. علامه به این آیه استناد کرده و درباره آن چنین

می‌فرماید: «تنها روشن‌ترین آیه‌ای که درباره خلقت آدم در قرآن دیده می‌شود آیه *إِنْ مَثَلٌ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* است، چه این آیه شریفه در پاسخ به احتجاج مسیحیان بر پسر بودن عیسی برای خدا نازل شده مسیحیان احتجاج می‌کردند به اینکه او بدون پدری از جنس انسانی به دنیا آمده و حال آنکه هر کس به دنیا بیاید از پدری متولد می‌شود پس پدر عیسی باید خدا باشد. آیه شریفه در پاسخ آنان می‌فرماید صفت عیسی علیه السلام مانند صفت آدم است که خدای تعالی او را از خاک زمین خلق کرد بدون اینکه پدری داشته باشد که از نطفه او متولد شود، پس چرا مسیحیان نمی‌گویند آدم پسر خداست.»

«و اگر مراد به خلقت از خاک منتهی شدن خلقت آدم به خاک باشد، همانطور که همه جانداران متولد از نطفه نیز خلقتشان منتهی به زمین می‌شود، در این صورت معنای آیه چنین می‌شود که صفت عیسی که پدر ندارد مانند صفت آدم است که خلقتش منتهی به خاک می‌شود همچنانکه همه مردم نیز چنینند. و معلوم است که در این صورت دیگر آدم خصوصیتی ندارد که به خاطر آن عیسای بدون پدر را با وی مقایسه کنند و در نتیجه آیه شریفه بسی معنای می‌شود، یعنی احتجاج علیه نصاری و پاسخ به دلیل آنان نمی‌شود.»

«با این بیان روشن می‌گردد که تمامی آیات قرآنی که از خلقت آدم از تراب و یا گل و یا امثال آن خبر می‌دهد همه بر مدعای ما دلالت می‌کند یعنی می‌فهماند که خلقت او آنی و بدون گذشت زمان، و بدون پدر و مادر بوده و گرنه همان طور که گفتیم دیگر برای آدم خصوصیتی نمی‌ماند که تنها خلقت او را به رخ ما بکشد و بفرماید: «من او را از خاک یا گل خلق کرده‌ام» چون در این صورت تمامی حیوانات و انسانها نیز خلقتشان به گل و خاک منتهی می‌شود پس اگر فرموده *إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص ۷۱)* «من یک فرد بشر را از گل آفریدم» و یا

می فرماید وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ «خلقت انسان را از گل آغاز کردم» (سجده ۷/ همه دلالت دارد بر اینکه خلقت آدم با خلقت سایر افراد بشر و سایر جانداران فرقی داشته است»^{۲۰}

از جمله آیات دیگری که با ظاهری روشن مطالب فوق را تأیید می کند آیه ۱ سوره نساء است که خداوند می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً... «ای مردم از خدایتان برترسید، خدایی که همه شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از جنس او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پرانگنده ساخت...» علامه در توضیح این آیه که در مقام بیان اشتراک همه انسانها در حقیقت انسانیت است می نویسد: «از ظاهر عبارت چنین استفاده می شود که مقصود از «نفس واحده» آدم و از «زوجها» زن او است و این دو پدر و مادر نسل انسان کنونی می باشند که ما از آنان هستیم و طبق آنچه که از ظاهر قرآن کریم استفاده می شود انسانهای کنونی همه به آن دو منتهی می شوند آنجا که می فرماید: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» (زمر / ۵۶) و می فرماید: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ (اعراف / ۲۷) و از قول شیطان می فرماید: ... لَنْ أَخْرَجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتَنِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» (اسری / ۶۲)»

و در توضیح بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً می نویسد: «ظاهر آیه این است که نسل موجود انسان به آدم و زنش برمی گردد بدون آنکه در پیدایش این نسل کسی جز آن دو با آنان همراهی کرده باشد؛ چون فرموده: «و از آن دو، مردان و زنان بسیاری منتشر ساخت» و نفرموده از آن دو و از غیر آن دو پس مقصود از رجلاً کثیراً و نساءً تمام بشر می باشند که با واسطه یا بیواسطه از نسل او هستند. بنا بر این مثل این است که فرموده باشد ای مردم شما را از آندو پرانگنده است»^{۲۱}

اما در این باره که کیفیت خلقت حضرت آدم (ع) چگونه بوده است می فرماید: «چیزی که هست، آیات قرآنی بیان نکرده که چگونه از زمین خلق شد، آیا در خلقت او علل و عوامل خارق العاده دست بهم داده یا نه؟ و آیا خلقتش به تکوین الهی آنی بوده بدون اینکه مدتی طول کشیده باشد، جسد ساخته شده از گلش مبدل به بدنی معمولی و عادی و پذیرای روح انسانی شده؟ و یا آنکه استعدادش برای گرفتن روح انسانی به حد کمال رسیده، آنگاه روح نامبرده در او دمیده شده است و سخن کوتاه نظیر نطفه در رحم علل و شرایطی یکی پس از دیگری در هم اثر کرده است؟ هیچ یک از این احتمالات در قرآن کریم نیامده است»^{۲۵}

علامه در تفسیر آیه ۲۹ سوره حجر و اِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ می فرماید: «تسویه به معنای این است که چیزی را معتدل و مستقیم کنی که خود قائم به امر خود باشد به طوری که هر جزء آن در جایی و به نحوی باشد که باید باشد و تسویه انسان نیز این است که هر عضو آن در جایی قرار گیرد که باید قرار بگیرد و در غیر آنجا غلط است و به حالی و وصفی هم قرار بگیرد که غیر آن سزاوار نیست و بعید نیست از جمله آئی خَالِقُ و جمله فَاِذَا سَوَّيْتُهُ استفاده شود که خلقت بدن انسان اولی بتدریج و در طول یک زمانی صورت گرفته، ابتدا خلقی بوده که عبارت است از تنظیم اجزاء و نهادن هر چیزی را در جای مناسب و به حال و وضع مناسب خود، و آنگاه نَفخ روح بوده است»^{۲۶}

البته از برخی آیات قرآنی برای موجه ساختن نظریه پیدایش انسان از حیوانات تأویلها و توجیهاات نابجا و ناروایی نیز از سوی عده ای صورت گرفته است که معظم له در تفسیر المیزان آنها را طرح نموده و با نقد و بررسی هریک نقاط ضعف و اشکال و تعارض آنها را با سایر آیات قرآنی بیان داشته اند که برای اطلاع بیشتر می توان به خود تفسیر مراجعه نمود.^{۲۷}

زیرنویسها:

- 1 - Fixism
- 2 - Trans Formisme
- 3 - Use
- 4 - Disuse
- 5 - Survival of the Fittest
- 6 - Mutation
۷. المیزان، ترجمه، ج ۴ صص ۱۱۶ - ۱۱۷.
۸. المیزان، ترجمه، ج ۳۲، صص ۸۸ - ۸۹.
۹. المیزان، ترجمه، ج ۷، صص ۲۴۲ - ۲۴۳.
۱۰. المیزان، ترجمه ج ۳۲، ص ۸۴.
۱۱. ماهمه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرقی مختلف گردانیدیم.
۱۲. اوست خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و از او نیز جفتش را مقرر داشت.
۱۳. همانا مثلاً خلقت عیسی (در خارق العاده بودن) از جانب خدا مانند خلقت آدم است که او را از خاک بساخت.
۱۴. المیزان، ترجمه، ج ۳، ص ۱۵۴.
۱۵. و آفرینش انسان را از خاک شروع کرد سپس نسل او را در چکیده آب بی ارزشی قرار داد.
۱۶. آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت: من می خواهم در زمین جانشینی قرار دهم، ملائکه گفتند: آیا می آفرینی کسی را که در زمین فساد نموده خونریزی کند ما تسبیح و حمد تو را نموده تقدیست می نمایم، گفت: من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید و همه «نامها» را به آدم آموخت.
۱۷. همانا که داستان خلقت عیسی نزد خدا مانند داستان خلقت آدم است او را از خاک آفرید و سپس به او گفت باش پس بود.
۱۸. آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت: من بشری از خاک می آفرینم هنگامی که آن را پرداخته و از روح خود در آن دمیدم همگی به حال سجده در مقابلش بیافتید.
۱۹. المیزان، ترجمه، صص ۲۳۸ - ۲۴۰.
۲۰. المیزان، ترجمه ج ۳۲، صص ۸۵ - ۸۶.
۲۱. شما را از یک نفر آفرید و از جنس او زنش را به وجود آورد.
۲۲. ای فرزندان آدم شیطان شما را فریب ندهد همان طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.
۲۳. اگر مرا تا روز قیامت تأخیر اندازی جز اندکی، کلیه اولاد آدم را به سوی هلاکت می کشانم. (اسری / ۶۲) المیزان، ترجمه، ج ۷، صص ۲۲۸ - ۲۲۹.
۲۴. ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۳۱.
۲۵. ترجمه المیزان، ج ۳۲، ص ۴۰۱.
۲۶. ترجمه المیزان، ج ۲۳، ص ۲۲۲.
۲۷. از جمله - ج ۳۲، صص ۸۳ - ۹۳ و ج ۷، صص ۲۲۹ - ۲۳۲، و صص ۲۳۸ - ۲۴۵.